

هر کس به زمان خویشان بود

من سعدی آخرالزمانم (۱)

سعدی

خاتم پیامبران ملک سخن پارسی

قرن هفتم را در تاریخ مردم ایران می توان دوره گسستگی فرهنگی نامید. بلای خانمانسوز مغول نه تنها در عرصه سیاست و حکومت آنروز تحولی ناخوش پدید آورد ، کشور آبادی را به ویرانی کشاند و پایه های تمدنی را از هم گسیخت ، که در قلمرو فرهنگ نیز خلایی وحشتناک و دره ای مخوف پدیدار ساخت . اما آثار این فاجعه را در یکی دو قرن بعد ملاحظه می کنیم . درست مثل حکایت آن دزد نابکار که قفل مغازه ای را می برید ، هنگامی که همسایه سر رسید و از او پرسید چه می کند ، گفت : ” ساز می زنم ، صدایش را فردا خواهی شنید . “ همیشه همینطور بوده و هست : هیچ تحول اجتماعی یک شبه منشا اثر واقع نمی شود .

این عبارت پاسخی بود به پرسشی احتمالی ، که اگر قرن هفتم عصر اضمحلال فرهنگی ایران است پس ظهور سعدی و مولانا را چگونه توجیه می کنیم ؟

با بروز فاجعه ، نام آوران چون عطار و کمال الدین اسماعیل - خلاق المعانی - قربانی شدند. دیگران نیز یا سر در زیر بال انزوا کشیدند و یا راهی دیار غربت شدند . خواجه نصیرالدین طوسی با کسب قدرت در دربار حکام خونریز مغول تا حدی از شدت دیوانگی آنها کاست و افرادی مانند ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه را از دم تیغ جلادان رهایی بخشید . مولانا به همراه پدرش پیش از وقوع حادثه از ایران خارج شدند که خطر را استشمام کرده بودند . نجم الدین دایه خانواده خویش را به امان خدا رها کرد و خود از موج خیز حادثه جان سالم بدر برد . سعدی نیز اگر چه در اقلیمی می زیست که حاکم آن در نتیجه سازش با مغول آرامش نسبی برای مردمش فراهم ساخته بود ، نمی توانست بی سفر خارج به بالندگی خویش دست یابد . اینک هر گاه تاریخ تیره و تار آن ایام را مرور می کنیم به نظر می رسد که اتابکان فارس با همان

اقدام به ظاهر ناپسند سازگاری با مغول چه خدمتی به حفظ فرهنگ این مرز و بوم نموده اند . چه اگر این گوشه از خاک میهنمان نیز معرض تاخت و تاز خون آشامان تاتار قرار می گرفت ، ای بسا که سعدی و حافظ را هم نداشتیم . مگر نه اینکه تا پیش از حمله مغول ستارگان علم و ادب ایران همواره از خراسان طلوع می کردند . ببینید که چراغ این خطه فرهنگ پرور پس از فدا شدن عطار و نجم الدین کبری چگونه به خاموشی گرایید .

این است که مدح سعدی در حق اتابکان را نیز می ستاییم و از اینکه می بینیم شاعر ما حاکم فارس را مثل به اسکندر می زند که با دیوار رویین راه یاجوج را سد می کند . آن باج سبیلی را که ابوبکر سعد زنگی با زرنگی به بیگانگان از خدا بی خبر می پردازد ، نه تنها چندان نابجا نمی دانیم که برای حفظ و حراست از جان مردم و آرمان های آنها لازم می شماریم .

سعدی در چنان اوضاع آشفته ای ایران را ترک گفت و هجرت کرد تا پس از کسب معلومات کافی و خوشه چینی علم از خرمن بزرگان و تمتع یافتن از اطراف و اکناف جهان و جهانگردیها و جهانبینی ها ، بازگردد و تمدنی نوین بر خرابه های بجا مانده از دستبرد زمان پی ریزی کند . این رسم تمدن آفرینی است و چه خوب گفت آن عزیز که هر گز تمدنی را نیافتم که بر هجرتی متکی نباشد (۲) . من اینک در مورد حافظ نیز که بندرت از شیراز پای بیرون نهاده است همین بینش را دارم ؛ با این تفاوت که هجرت او را هجرتی در باطن و در قلمرو نفس و ضمیر خویش به حساب می آورم ولی هجرت سعدی را سیری در آفاق .

نه گیتی پس از جنبش آرام یافت نه سعدی سفر کرد تا کام یافت (۳)

شاعر سرد و گرم چشیده ، حتی طعم بیگاری را نیز تجربه کرده است ، اما تلخی درد خود را در جای دیگر و این گونه بیان می کند :

قیاس کن که چه حال بود در این ساعت که در طویله نامردمم باید ساخت (۴)

درد انسانها ، درد زیستن در میان نامردمان است و این است که سعدی در بازگشت به میهن علاوه بردلی سرشار از محبت ، فکری اجتماعی و اندیشه ای سازنده نیز در سر دارد . حکام را مدح می گوید اما هر گز به دربار آنها نمی رود . در مدح هم توجه او به سازندگی و نصیحت و اصلاح است . همواره جوانب شخصیت ممدوح خود را در نظر گرفته ، در خور فهم و در حد ظرفیت وی داد سخن می دهد . گاهی با توجه به خصوصیات ممدوح در حق او همچون مداحان پیشین گزاره گویی نیز می کند اما نه از آن جهت که خود قبول دارد بلکه به واسطه آنکه ممدوح جز آن را نمی تواند فهم کند و راه دیگری غیر از این برای رام کردن او در برابر حق نیست .

باری ، سعدی در هر حال صلاح جامعه را می جوید و به تیغ سخنوری زمانی آنچنان تند می تازد که باید اذعان کرد :

نه هرکس حق تواند گفت گستاخ سخن ملکیت سعدی را مسلم (۵)

و گاهی بیانش چنان آتشین و حماسی می شود که گرمی و حرارت و حزن توام با آن ما را در فضای دل انگیز شاهنامه وارد می سازد :

دگرکشور آباد بیند بخواب که دارد دل اهل کشور خراب (۶)

اما مزیتش اینجاست که در این جویباری نمی ماند. همچون صاعقه ای می درخشد و می گذرد آن هنگام که از عشق سخن می گوید نیز بیان غنایی او عمیق و شنیدنی است و شاید بتوان گفت پایتخت حکومت او در این شهر است ، خاصه آنگاه که بهار شیراز او را به غزلسرایی وادار می کند . زیبا پرست و نظر باز است که روی زیبا را مرهم دل‌های خسته و کلید درهای بسته می داند ، لیکن با همه جمال پرستی عشق او را با هوا و هوس نسبتی نیست و انسان باور می کند که همه قبیله او عالمان دین بوده اند . رشید یاسمی می نویسد : ” اندیشه کردم که کدام صفت در سخن او بارزتر است که بتوان آن را معرف شاعر قرار داد دیدم صفت عاشقی یا عاشق پیشگی برجسته ترین صفات اوست زیرا که نه تنها بابی از گلستان و بابی از بوستان را مخصوص اطوار این معنی قرار داده است . بلکه سرتاسر غزلیاتش توصیف آن است حتی در جایی هم که از اندرز و نصیحت اخلاقی و نکات علمی و بیان شرافت زهد و پارسایی سخن می راند دهانش پر از گفتار عاشقانه است و طوری آن نصایح و حکم را با حرارت و علاقمندی ذکر می کند که بوی عشق از آن متصاعد است. “ (۷) شاید به همین دلیل باشد که پند و اندرزهای او به گوش حکام ناخوش نمی نماید و عذوبت کلام سعدی هر تلخی را گوارا می سازد . سعدی شاعر دلست چرا که ” غزل حرف دلست “ و سعدی در اوج غزلسرایی و شعر او دارای تمامی ویژگی های یک شعر واقعی ، شعری آنچنان که احساس را مجذوب می کند و خود دلیل صداقت خویش محسوب می شود به گونه ای که نه تنها ذهن از او شاهد نمی طلبد بلکه به عنوان شاهد می پذیرد و اگر چه برخی این ویژگی را مغالطه یا چشم بندی شعر بدانند من نامی جز معجزه کلام بر آن نمی نهم . درین مجال فرصت نیست تا ما به تحلیل غزلیات ناب این شاعر بپردازیم یا آنکه در قصاید او غور کنیم و ببینیم تنها در همین زمینه چه تحولی پدید آورده است ؛ سوای نثر ، که گلستان او در این اقلیم خود انقلابی بزرگ محسوب است ! از قول دشتی می گویم در سخن سعدی ریزه کاریهایی وجود دارد که به نظر نمی رسد ولی سرّ زیبایی سخن او همان ریزه کاریهای نامحسوس است . حکایت کوتاهی را از بوستان ذکر کنم که اهل بشارت را اشارتی بس است و اگر در سرای سعادت کسی باشد همین گفتار از سعدی او را کفایت میکند :

ولی از تکبیر سری مست داشت	یکی در نجوم اندکی دست داشت
دلی پر ارادت سری پر غرور	بر گوشیار آمد از راه دور
یکی حرف در وی نیاموختی	خردمند از او دیده بر دوختی
بدو گفت دانای گردن فراز:	چو بی بهره عزم سفر کرد باز
انایی که پر شد دگر چون برد؟	تو خود را گمان برده ای پرخرد
تهی آی ، تا پر معانی شوی	زدعوی پری ، زان تهی می روی
تهی گرد و بازآی پر معرفت (۸)	زهستی در آفاق سعدی صفت

ببینید چه سر مشقی به جویندگان دانش ارائه می نماید به راستی اگر دانشجویان و محصلین در همین یک حکایت تأمل کنند ، دم گرم سعدی تأثیر خویش را بر مجامع علمی و ادبی ما خواهد گذاشت .

پایان بخش کلام راجمالاتی از دکتر محجوب درباره گلستان سعدی و مقلدان آن قرار می دهم باشد که این

عبارات نیز برای دوستداران سعدی و شعر او راهنمایی باشد :

” از بین کسانی که از سعدی پیروی کردند و توفیقی نصیبشان شد در درجه اول میرزا ابوالقاسم قائم مقام است که با وجود آنکه مقوله گفتار او با کلام سعدی متفاوتست به دلیل درک صحیحی که از روح عمل سعدی دارد زبانش بیش از هر کس دیگری به سعدی نزدیک شده و شباهت یافته است در حالی که شاعران بزرگی همچون جامی و قآنی با وجود ساختن مجموعه های بهارستان و پریشان و کوشش در شباهت دادن کار خویش به عمل سعدی چه در عنوان کتاب و فصل بندی و چه در ظاهر بیان و حجم کار، آثارشان در گردوغبار شهرت سعدی گم می شود چراکه روح کار شاعر را تشخیص نداده و به ظاهر بسنده کرده اند.“ (۹)

پاورقی ها :

- ۱ - کلیات سعدی ؛ محمد علی فروغی ، انتشارات امیرکبیر ، چاپ هشتم ۱۳۶۹ ، ص ۵۶۶
- ۲ - هجرت و تمدن ؛ دکتر علی شریعتی ، ۱۵ شوال ۱۳۸۹ حسینیه ارشاد ، شماره ثبت ۷۹۵ ، ۳۶/۵/۲۹ ، ص ۹
- ۳ - بوستان سعدی ؛ تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی ، انتشارات خوارزمی ، چاپ دوم ۱۳۶۳ ، ص ۱۵۲
- ۴ - گلستان سعدی ؛ تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی ، انتشارات خوارزمی ، چاپ پنجم ۱۳۷۷ ، ص ۱۰۰
- ۵ - کلیات سعدی ، ص ۷۳۳
- ۶ - بوستان سعدی ، ص ۴۲
- ۷ - سعدی نامه ؛ مجله تعلیم و تربیت ، سال هفتم ، بهمن - اسفند ۱۳۱۶ شماره ۱۱ و ۱۲ ، ص ۸۲۴
- ۸ - بوستان سعدی ، ص ۱۲۸
- ۹ - مقالاتی در باره سعدی ؛ به کوشش دکتر منصور رستگار ، انتشارات دانشگاه شیراز ۱۳۵۲ ، ص ۳۳۳

* * *

اسداله نوروزی

عضو هیئت علمی دانشگاه هرمزگان

هلال اگر بنماید کسی ، بدیع نباشد
چه حاجتست که بنمایم آفتاب مبین را

مشرف (شرف) الدین مصلح [ابن عبدالله] سعدی (۱) به احتمال صحیح تر حدود سال ۶۰۶ هـ —
ق در شیراز متولد شده، (۲) نام مصلح را از نیای مادری اش به ارث برده (۳) و آنگونه که خاطرات
وی نشان می دهد ، پیش از بلوغ پدرش را از دست داده است. (۴)
دو سال ، قبل از درگذشت سعد زنگی [۶۲۱ هـ] در حالی که هنوز سنش از پانزده در نمی گذرد ،
به عزم تحصیل جلای وطن کرده ، رهسپار بغداد شده است . (۵) آنجا محضر سهروردی وابن جوزی
را درک کرده ، (۶) مدتی شاگرد نظامیه بوده و بعد مدرس آن مرکز علمی معتبر دنیای اسلام شده
است. (۷)

دقیقا روشن نیست ، کی و چرا از بغداد خارج شده ، اما به گواهی آثارش ، مدتی در بلادفرنگ به
بردگی و اسارت ، گرفتار بوده ، تا آنکه به پایمردی پدر زن آینده اش ، خریداری و آزاد گردیده است
(۸) . منتهی همسری که از این رهگذر ، شریک زندگی اش می شود — علی الظاهر — ناسازگار و
مغرور است . (۹).

در صنعا فرزندش را از دست می دهد (۱۰) و در سفر هند — اگر حکایت بوستان را چنانکه دیگران
گفته اند کاملاً تخیلی ندانیم — با برهمنی گلاویز شده و او را کشته است (۱۱). به شام و روم هم گذر
داشته ، لکن قضیه دیدارش با مولا نا را به دشواری می توان باور کرد که غبار افسانه آن را پوشانده
است. (۱۲).

اندکی پیش از ارائه بوستان (سعدی نامه) به شیراز بازگشته و سال بعد [۶۵۶] گلستان را — که مجموعه
ای از دست نوشته های سفر دور و دراز (سی و چند ساله) اوست — تدوین کرده و از آن پس نیز
همچنان در کار سرودن و تکمیل غزلیات و قصاید خویش است. (۱۳)
سعدی از برادران دانشمند جوینی (عظاملک ، صاحب تاریخ جهانگشا و شمس الدین صاحب دیوان ،
وزیر)

به ارادت نام برده ، آنها را در قصایدی چند ، مدح نموده و به ویژه با شمس الدین جوینی ، مکاتبه و
ملاقات داشته است. (۱۴)

بلاغت سعدی ----- سیمای سعدی

در سوگ مستعصم عباسی قصاید فارسی و عربی سروده (۱۵) و زمامدارن فارس از جمله خاندان سعد زنگی را - که تخلص شعری اش برگرفته از ایشان است - ستوده (۱۶) و امیران بعدی را نیز مدح و نصیحت کرده است. (۱۷)

گویا - هفت سالی - پس از مرگ شمس الدین جوینی [۶۸۳ هـ] در قید حیات است. اما جای شگفتی است که هیچ سوگ نامه ای در مورد این مرد که دوست و ولی نعمت اوست و درگاه حیات بلیغ ترین و بلند ترین قصایدش را به نام وی رقم زده، (۱۸) از او دیده نمی شود. لذا، اگر یاد نامه های جوینی از سروده های او حذف نشده یا مشکل خاصی منجر بدان نگردیده باشد، (۱۹) باید با محققانی که در سالهای پایانی حیات شیخ تردید دارند، همدل شویم - حتی اگر فلوگل تاریخ دقیق تدفین سعدی را هم ۲۴ دسامبر ۱۲۹۱ میلادی برابر با سال ۶۹۰ هجری، ذکر کرده باشد. (۲۰)

● مستندات و توضیحات:

۱- ادوارد براون در تاریخ ادبیاتش به استناد قدیمترین نسخه معلوم آثار سعدی؛ یعنی، نسخه ای که علی بن احمد ابوبکر بیستون برای نخستین بار بعنوان کلیات سعدی در سال ۷۲۶ هـ ق گرد آوری کرد و تاریخ تجدید نظر آن ظاهراً سال ۷۳۵ هـ ق می باشد، می نویسد:

“ معلوم می شود که برخلاف اظهار عمومی، نام اصلی او نه مصلح الدین، بلکه مشرف الدین بن مصلح الدین عبدالله است. ” نک. تاریخ ادبیات ایران، از فردوسی تا سعدی (نیمه دوم) ترجمه صدری افشار صص (۲۰۹-۲۲۱)

[مقاله فوق رادر رساله کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران بررسی و نقد کرده و به همراه تعلیقات و توضیحاتی چند آورده ام. جهت رؤیت ترجمه کامل مقاله براون و توضیحات لازم می توان به آنجا مراجعه کرد. ضمن اینکه رساله فوق لیسانس دانشگاه تهران نگارنده نیز به سیمای سعدی در آینه غزل اختصاص دارد و مکمل این یاد داشت ها، در شناخت شیخ مفید تواند بود.]

دکتر ذبیح الله صفا نیز با عنایت به مأخذی که براون بدان اشاره داشت، لقب و نام سعدی را مشرف (شرف) الدین مصلح سعدی ذکر کرده است. (نک. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳ ص ۵۸۷)

دکتر شفق در تاریخ ادبیات خویش - که صفحات ۴۱۸ تا ۴۳۸ آن را به سعدی اختصاص داده است - نام و کنیه سعدی و نام پدر وی را " مشرف الدین مصلح بن عبد الله " نوشته است .
۲- دکتر شفق با توجه به این بیت از گلستان :

" ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز دریابی "

و مقایسه با تاریخ تصنیف گلستان (درین مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود) حدس می زند ، سال تولد سعدی ۶۰۶ هـ ق بوده است . " نک. مأخذ سابق " اما همچنانکه محققان دیگر گفته اند ، استناد به این ابیات برای ما یقین ایجاد نمی کند . چرا که در کتاب پیشین سعدی (بوستان) هم مثلاً از هفتاد سالگی اسم برده شده است ! :

بیا ای که عمرت به هفتاد رفت مگر خفته بودی که بر باد رفت ؟ (نک . آغاز باب نهم)
استاد دکتر زنجانی در مقدمه ای که بر کشف الابیات گلستان نوشته اند ، ضمن استناد به بیت فوق و توجه به دلایلی دیگر تولد سعدی را در حدود ۵۸۰ را صحیح می دانند . (نک . کشف الابیات بوستان و گلستان سعدی صص ۳۱۰-۳۰۸) از جمله به بیتی از دیباچه بوستان اشاره کرده و خاطر نشان ساخته اند که این بیت :

بدرد یقین پرده های خیال نماند سرا پرده الا جلال

در کتاب مرصاد العبادنجم الدین رازی صفحه ۱۷۰ آمده است .
نظر به اینکه مرصادالعباد در سال ۶۲۰ هـ ق تألیف گردیده ، اگر شعر سعدی در آن هنگام از چنان شهرتی برخوردار بوده که توجه نجم الدین رازی را به خود جلب کرده و در کتابش آورده باید بر قول استاد تاکید و اذعان کرد سال تولد شیخ خیلی پیش از ۶۰۶ هـ ق بوده اشد .
انشاء... در ادامه مباحثی مطرح خواهد شد و نظر محققانی را ذکر خواهیم کرد که احتمال اول یعنی تولد در ۶۰۶ تأیید می شود . ولی پیش از آن اشاره به دونگته :

- ۱- بیت یاد شده در مرصادالعباد تصحیح دکتر محمد امین ریاحی ، وجود ندارد .
- ۲- در صورت قطعی بودن اشاره نجم الدین رازی به آن بیت ، باز قضیه فیصله یافته نیست . چه احتمال انتساب بیت را به شاعر باید مد نظر قرار داد . زیرا علی رغم تاکید شیخ در گلستان ، مبنی بر اینکه :
کهن خرقة خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن

بلاغت سعدی ----- سیمای سعدی

سعدی در همه آثارش به این امر پایبند نبوده و مواردی معدود از سروده های دیگران را در کلیات خویش - از جمله بوستان - ذکر کرده است، (نک . شناختی تازه از سعدی ، دکتر جعفر مؤید شیرازی ، ص ۳۶)

در بخش توضیحات گلستان دکتر یوسفی (ص ۲۳۷) نیز مطلبی در مورد عدم صحت وجود دو بیت مشابه در گلستان و راحة الصدور نقل شده است که شاید کلیدی باشد و بتوان با آن چنین قفلهایی را نیز گشود . اینک اندیشه های راهگشای دو تن از معروفترین محققان این آب و خاک در باب تولد سعدی :

علامه قزوینی می نویسد: " تقریباً شکی نیست که تولد شیخ بزرگوار در حدود سنه ششصد هجری یا بلکه چند سالی نیز مؤخر از آن تاریخ بوده است . بنابراین پس شیخ در وقت وفات سعدبن زنگی در سنه ۶۲۳ ظاهراً جوانی بوده است در حدود بیست یا بیست و اند ساله و بدیهی است که در این سن هنوز برتبه شاعری و شهرت و معاشرت با ملوک و اکابر نرسیده بوده است و بهمین جهت است بدون شک که در تمام کلیات او از نظم و نثر چنانکه سابق نیز گفتیم مطلقاً و اصلاً مدحی یا مرثیه ای در حق سعد بن زنگی یا حتی ادنی اشاره یا ایمانی بدو بنحوی که وی در آن حین در جزو احیا بوده است بوجه من الوجوه یافت نمی شود. "

(سعدی نامه - ممدوحین شیخ سعدی ، قزوینی ص ۷۲۰)

عباس اقبال نیز سال تولد سعدی را مقدم بر حوالی ۶۱۰ - ۶۱۵ و شهرت او را جلوتر از حدود ۶۵۰ - ۶۵۵ نمی داند و بیت خود سعدی را در موقع نظم بوستان بعنوان شاهد ذکر می کند :

همانا که در فارسی انشای من چو مشک است بی قیمت اندر ختن

و از قرائن دیگر ملک الشعرایی مجد همگر در دستگاه سعدبن ابی بکر یاد می کند که در آن زمان سعدی جوان و تازه کار بوده است . در صورتیکه همین مجد همگر قریب ۲۰ سال بعد یعنی در عهد حکومت انکیانو بر فارس (۶۶۷ — ۶۷۰) سعدی را " مشهور سخن " معرفی می نماید و بر تقدم او نسبت به خود اقرار می آورد :

همه گویند و سخن گفتن سعدی دگراست همه خوانند مزامیر نه همچون داود

(رک. سعدی نامه ، ص ۶۴۴)

او در مورد مأخذ تخلص سعدی نیز سخنانی دارد که روشنگر زمان تولد شیخ هم می تواند باشد

بلاغت سعدی ----- سیمای سعدی

“ اینکه بعضی سعدی را مداح اتابک سعدبن زنگی (۵۹۹ — ۶۲۳) و تخلص او را مأخوذ از نام این اتابک گرفته اند ، خطای محض است . چه، اولاً در سراسر کلیات سعدی مدیحه ای از اتابک سعدبن زنگی دیده نمی شود.

ثانیا - سعدی خود در بوستان گوید: که سعدی که گوی بلاغت ربود در ایام بوبکر بن سعد بود
ثالثا - صریح قول حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده است که سعدی از خواص اتابک زاده سعد بن ابی بکر بن سعد ...

رابعا - سعدی در دیباچه گلستان :

علی الخصوص که دیباچه همایونش بنام سعدابوبکر سعد بن زنگیست

و یک دلیل دیگر : در کتاب المعجم شمس قیس که بسال ۶۳۰ نوشته شده ذکری از سعدی نیست . اگر سعدی در این تاریخ (۶۳۰ هـ - ق؛ زمان نگارش المعجم و تقدیم آن به اتابک ابوبکر بن سعد) حائز مقام اعتبار و اشعارش در میان مردم مشهور شده بود هیچ علت نداشته است که شمس قیس که قریب ده سال در وطن سعدی و در دستگاه خاندانی که سعدی از خواص ایشان بود، می زیسته از ذکر او و ایراد اشعارش در المعجم خود داری کند و نظیر همین نکته است نبودن ذکری یا شعری از سعدی در دو کتاب جهانگشای جوینی و معیار الاشعار خواجه نصیرالدین طوسی که اولی در ۶۵۸ و دومی در اواخر نیمه اول قرن هفتم تألیف شده و این دو مؤلف هم با اینکه مثل صاحب المعجم باشعار کمال الدین اسماعیل اصفهانی استناد جسته اند بهیچوجه بذکر سعدی یا ایراد شعری از او نپرداخته اند. (سعدی نامه - زمان تولد و اوایل زندگی سعدی، عباس اقبال صص ۶۴۳-۶۴۲)

استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، در مورد عدم شهرت سعدی در زمان اتابک سعدزنگی اشاراتی دارند که خالی از لطف نیست . وی می نویسد :

“ در آخرین سالهای اقامت در شیراز ، باآنکه لب به شاعری گشوده بود، سعی نکرده بودبه شاعری شهرت پیدا کند. اگر مثل کمال اسماعیل شاعر معروف اصفهان که در همین سنین بیست سالگی با مرثیه ای که برای پدرش جمال الدین گفته بود به شاعری مشهور شد ، وی [سعدی] نیز در زادگاه خود به شاعری نام و آوازه می یافت ، ناچار می شد در دربار اتابک سعد ، عمر را در ستایشگری سرکند و از لذت جهانگردی که از جوانی دلباخته آن بود تقریباً محروم بماند . اینکه تا مدتها بعد - حتی در اوایل عهد اتابک ابوبکر هم وی در فارس به شاعری شهرت نداشت و کتاب المعجم شمس قیس که در فارس و در دربار اتابک ابوبکر تألیف شد ، یک بیت هم از سخنان او نقل نمی کند ،

بلاغت سعدی ----- سیمای سعدی

بی شک به خاطر آن بود، [که دچار محنت مدحتگری در دربار نشود!] ...

(نک. حدیث خوش سعدی، انتشارات سخن ۱۳۷۹، صص ۲۳ و ۲۲)

۳- نک. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۳ ص ۵۸۷، همچنین سعدی نامه ص ۷۳۸

۴- نک. بوستان: مرا باشد از درد طفلان خبر که در طفلی از سر برفتم پدر (بیت ۱۱۵۲)

۵- نک. سالشمار زندگی سعدی، فراهم شده توسط دکتر حسن انوری در مقدمه گزیده قصاید

سعدی دکتر جعفر شعار.

۶- یکی از مباحث بحث برانگیز در مورد تاریخ حیات سعدی، اشاره شیخ به شاگردی او در نزد

سهروردی و ابن جوزی است. از جمله در گلستان، باب دوم، حکایت ۱۹: چندان که مرا شیخ

[اجل ابوالفرج ابن جوزی... در بوستان نیز به دنبال حکایت سوم از باب دوم — مطابق برخی نسخ -

ابیاتی دیده می شود که به نام شهاب الدین سهروردی اشاره شده است :

مرا شیخ دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب

... [نک پاورقی ص ۲۵۹ کلیات سعدی]

به هر حال این موضوع اهمیت آن را دارد که مفصل تر مورد بررسی و تحقیق و تفحص قرار گیرد:

کدام سهروردی و ابن جوزی؟

سهروردی صاحب عوارف المعارف نه شیخ اشراق .

و ابن جوزی دوم نوه مؤلف کتاب المنتظم .

برای روشن شدن پاسخ اول می توان به مقاله " سعدی و سهروردی " نوشته استاد فروزانفر در کتاب

سعدی نامه رجوع کرد و دید که مطابق نظر استاد و دیگر محققان شیخ اشراق مدتها پیش از تولد

سعدی مقتول گردیده است و این دو از نظر تاریخی نمی توانند همعصر باشند . لیکن در باره تأثیر

همنشینی سهروردی صاحب عوارف المعارف بر سعدی نکاتی چند از مقاله مذکور آورده می شود :

به عقیده سهروردی هر کس دم از حقیقت ذات می زند هنوز در راهست چه پیوستگان حضرت را

باز گشت میسر نیست و بدین جهت لسان اشارتشان منقطع و زبان عبارتشان کوتاهشست.

(رک . عوارف المعارف حاشیه جزو ۴ احیاء العلوم طبع مصر صفحه ۲۹۱) شیخ سعدی در بوستان :

[ص ۲۰۳ کلیات فروغی]

وگر سالکی محرم راز گشت بیندند بروی در باز گشت
کسی را در این بزم ساغر دهند که داروی بیهوشیش در دهند
کسی ره سوی گنج قارون نبرد وگر برد ره باز بیرون نبرد

همچنین در دیباچه گلستان : [ص ۳۰ کلیات فروغی]

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بیخبرانند کانرا که خبر شد خبری باز نیامد

(صص ۶۹۷ و ۶۹۶)

دوم آنکه شهاب الدین معتقد بوده که کمال در متابعت شریعت است و عدول از جاده شریعت هرگز روانیست و هر چند آدمی بآخرین درجه تمکین و صدق برسد باز هم باید که ابجدخوان دبستان شرع باشد (بر خلاف نظر بعضی متصوفه که پس از رسیدن راهرو بسر تکلیف ، دیگر متابعت ظاهر را شرط نمی دانند.)

سعدی در مقدمه بوستان [کلیات فروغی ص ۲۰۳] :

درین بحر جز مرد راعی نرفت گم آن شد که دنبال داعی نرفت
خلاف پیمبر کسی ره گزید که هرگز بمنزل نخواهد رسید
مپندار سعدی که راه صفا توان رفت جز بر پی مصطفی

(صص ۶۹۹ و ۶۹۸)

سهروردی و کلیه مشایخ که متصدی امور رباطها میشده اند خدمت خلق و بندگی مردان را اصلی اصیل و رکنی استوار می شناخته اند و برای خدمت و شرایط آدابی قایل بوده و آنرا از جمله عمل صالح و برتر از نوافل می دانسته اند. شیخ سعدی قدم بالاتر نهاده طریقت را در خدمت منحصر شمرده :

[کلیات فروغی ص ۲۲۵ ، باب اول بوستان]

طریقت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست (ص ۷۰۰)

به نص پسر مولانا (سلطان ولد) مولوی سماع را بر نمازهای نافله ترجیح می داده است . اما ابو حامد غزالی قائل بتفصیل بوده و هرگاه متضمن فسادی نباشد سماع روا داشته است . بخصوص برای کسانی که دل از محبت حق لبریز دارند و در سماع یاد خدا کنند و اندیشه تباهی از ایشان بدور است. سهروردی نیز همین عقیده را تأیید نموده است (عوارف باب ۲۲) و سماع را با همین شرط روا می داند و شیخ سعدی پیروی آنان گفته است : [کلیات فروغی ص ۲۹۳]

نگویم سماع ای برادر که چیست مگر مستمع را بدانم که کیست
گراز برج معنی پرد طیر او فرشته فرو ماند از سیر او
و گر مرد لهوست و بازی و لاغ قویتر شود دیوش اندر دماغ

(ص ۷۰۱)

همچنین درباره رقص و دست افشاندن و پای کوفتن و خرقة در انداختن که مشایخ را بر اثر وجد و سماع روی می داد سهروردی (عوارف باب ۲۵) اعتقاد دارد که این رواست و از مستی و بیخودی جان آنحرکتها و جنبشها بر تن پدید می آید و مشایخ در این کار نه باختیار خودند و بر مشروعیت آن به اخبار و آثار تمسک می جوید . سعدی نیز بر همین رأی می رود و از جانب صوفیان عذر خواسته گوید : [کلیات فروغی ص ۲۹۳ ، باب سوم بوستان]

چو شوریدگان می پرستی کنند به آواز دولاب مستی کنند
بچرخ اندر آیند دولاب وار چو دولاب بر خود بگریند زار
مکن عیب درویش مدهوش مست که غرقست از آن می زند پا و دست

(ص ۷۰۲)

پنجم بعضی از صوفیان عقیده دارند که پرستش جمال و عشق صورت آدمی را بکمال معنی می رساند که چون معنی جز در صورت نتوان دید و جمال ظاهر آینه دار طلعت غیب است ... مانند احمد غزالی و عراقی و اوحدالدین کرمانی .

سهروردی با این آیین خلاف می ورزید و عاشقان صورت را از بند هوی آزاد نمیپنداشت و شیخ سعدی در بوستان که ظاهرا بفاصله کمی بعد از مراجعت به شیراز یعنی آن هنگام که هنوز فکرش بکلی از تعلیمات نظامیه و مستنصریه و خانقاه سهروردی آزاد نشده است به رد مذهب جمال پرستان که خویش را پاکباز و صاحب نظر می خوانند کوشیده و در پایان باب هفتم ذیل حکایتی از زبان بقراط می فرماید :

بگفت ار چه صیت نکویی رود نه با هر کسی هر چه گویی رود
نگارنده را خود همین نقش بود که شوریده را دل بیغما ربود ؟
چرا طفل یکروزه هوشش نبرد ؟ که در صنع دیدن چه بالغ چه خرد

همچنین در ضمن حکایتی از باب اول :

(ص ۷۰۳)

ز دریای عمان بر آمد کسی ...

بلاغت سعدی ----- سیمای سعدی

[اما نهایتاً] بی هیچ شبهت شیخ سعدی بمعنی مصطلح مرید شهاب الدین نبوده است و دلیل ما آنست که نظر شیخ در قسمتی از مبانی اخلاق و روش زندگی با عقاید سهروردی مخالف است از جمله در همین مسأله آخرین یعنی جمال پرستی هر چند که در بوستان بروفق عقیدت سهروردی سخن رانده لیکن در غزلهای خود آشکار و بی پروا آیین مزبور را تأیید نموده است . چنانکه فرماید :

ایکه انکار نظر در آفرینش می کنی من همی گویم که چشم از بهر اینکار آمدست

*

که گفت بر رخ زیبا نظر خطا باشد خطا بود که نینند روی زیبا را

*

کسی ملامت وامق کند بنادانی عزیز من که ندیدست روی عذرا را (۱)

پس سعدی دست بیعت به کسی نداده است : [کلیات فروغی ص ۲۰۵ ، در سبب نظم بوستان]

در اقصای عالم بگشتم بسی بسر بردم ایام با هر کسی
تمتع بهر گوشه ای یافتم ز هر خرمنی خوشه ای یافتم

(سعدی نامه - سعدی و سهروردی ، بدیع الزمان فروزانفر ص ۷۰۴)

*

اما شاگردی سعدی نزد ابن جوزی :

در مورد ابوالفرج جوزی چاپ کتاب " الحوادث الجامعة و التجارب النافعة فی المائة السابعة " تألیف ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد فوطی بغدادی (۲) راهگشا واقع شد که به قول قزوینی (سعدی نامه ، صص ۷۸۳ و ۷۸۲) عباس اقبال اولین بار این نکته را دریافت . عباس اقبال می نویسد:
حقیقت امر اینست که تطبیق ابوالفرج بن جوزی مذکور در گلستان با مؤلف کتاب المنتظم متوفی در ۵۹۷ درست نیست و حل این معمی را از طریق دیگری باید جست .

۱- در مبحث پایانی این رساله " نظر از دید سعدی " مورد بررسی قرار خواهد گرفت و این ابیات همراه با نظایر آن و نشانی دقیق هر یک در آثار شیخ ذکر خواهد شد .

(رک. سعدی و نظر بازی ص ۴۵۳ همین رساله)

۲- متوفای ۷۲۳ هـ . ق

بلاغت سعدی ----- سیمای سعدی

مؤلف کتاب المنتظم م. در ۵۹۷ نواده ای داشته است که اسم و کنیه و لقب او عینا با اسم و کنیه و لقب جدش جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی یکی است و او نیز مثل جد خود در بغداد واعظ و مدتی نیز محتسب دارالخلافه بوده است و این ابوالفرج بن جوزی دوم با پدرش محیی الدین یوسف بن جمال الدین عبدالرحمن بن الجوزی اول و دو برادرش شرف الدین عبدالله و تاج الدین عبدالکریم هر سه در سال ۶۵۶ سال تألیف گلستان در واقعه فتح بغداد بدست مغول بقتل رسیده اند. غرض از ابوالفرج بن جوزی مذکور در گلستان بدون هیچ شک و شبهه این ابوالفرج بن جوزی دوم است که در سال ۶۳۱ زمان بنای مدرسه مستنصریه در بغداد بنیابت از پدرش شغل مدرسی یافته و از حدود سال ۶۳۳ ببعثت محتسب دارالخلافه بوده و در سال ۶۵۶ بقتل رسیده است ذکر می‌شود که سعدی در شعر:

[قاضی ار با ما نشیند بر فشانند دست را محتسب گر می خورد معذور دارد مست را]

از "محتسب" کرده اشاره صریح است به اینکه غرض او از ابوالفرج بن جوزی همین شخص دوم است که مدتی شغل احتساب بغداد را بر عهده داشته نه جدش.

(سعدی نامه - زمان تولد و اوایل زندگانی سعدی، ص ۶۴۱)

مرحوم فروزانفر نیز نظری مشابه عباس اقبال دارد و ابوالفرج بن جوزی را نواده مؤلف تلبیس ابلیس می‌داند نه او.

(همان مأخذ، سعدی و سهروردی ص ۶۹۵)

۷- نک. بوستان : (باب هفتم)

مرا در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقین و تکرار بود " ب ۳۰۲۱ "

۸- رک . گلستان ، باب دوم ، حکایت ۳۰ :

از صحبت یاران دمشق ملالتی پدید آمده [بود] ؛ سر در بیابان قدس نهادم و با حیوانات انس گرفتم . تا وقتی که اسیر قید فرنگ شدم و در خندق طرابلس با جهودانم به کار گِل داشتند . یکی از رؤسای حلب که سابقه معرفتی میان ما بود گذر کرد و بشناخت . گفت : این چه حالت است ؟ گفتم : [چه گویم ؟]

همی گریختم از مردمان به کوه و به دشت	که جز خدای نبودم به دیگری پرداخت
قیاس کن که چه حالم بود در این ساعت	که در طویله نا مردمم بباید ساخت
پای در زنجیر پیش دوستان	به که با بیگانگان در بوستان

بلاغت سعدی ----- سیمای سعدی

بر حالت من رحمت آورد و به ده دینارم از قید فرنگ خلاص داد و با خود به حلب برد و دختری [که] داشت به عقد نکاح من [در] آورد به کاوین صد دینار . مدتی برآمد . اتفاقا دختری بد خوی، ستیزه روی، [نافرمانبردار] بود؛ زبان درازی کردن گرفت و عیش مرا منغص داشت . چنان که گفته اند :

زن بد در سرای مرد نکو هم در این عالم است دوزخ او
زینهار از قرین بد، زنهارا! وقنا رینا عذاب النار

باری زبان تعنت دراز کرده همی گفت : توآن نیستی که پدر من تو را از قید فرنگ به ده دینار خلاص داد ؟!

گفتم : بلی ، به ده دینارم [از قید فرنگ] خلاص کرد و به صد دینار در دست تو گرفتار .
شنیدم گوسفندی را بزرگی رهانید از دهان و دست گرگی
شبانگه کارد بر حلقش بمالید روان گوسفند از وی بنالید
که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی

(گلستان ، یوسفی صص ۱۰۰ و ۹۹)

۹- نک . شماره قبل و همچنین این بیت بوستان (باب هفتم):
تهی پای رفتن به از کفش تنگ بلای سفر به که در خانه جنگ " بیت ۳۱۲۸ "

۱۰- بوستان ، باب نهم ، حکایت آخر :
به صنعا درم طفلی اندر گذشت چه گویم کز آنم چه بر سر گذشت " بیت ۳۸۸۹ "

۱۱- بوستان ، باب هشتم ، حکایت آخر :
... بتازید و من در پیش تاختم نگونش به چاهی در انداختم

که دانستم ارزنده آن بر همین بماند کند سعی در خون من ... " ب ۳۵۳۷ و ۳۵۳۸ "

همچنین توجه شود به این بیت از غزلیات : (غ ۱۵۲ ص ۴۶۶ کلیات)

جنایتی که بکردم اگر درست بباشد فراق روی تو چندین بسست حد جنایت

۱۲- " باید هشیار بود که بسیاری از نویسندگان مناقب نامه ها و تذکره های ما ، به مسئولیت تاریخ نویسی توجه کافی نکرده اند و نباید باور کرد که مولانا و سعدی دیداری کرده باشند . فقط این که آن دو پاره هایی از آثار یکدیگر را خوانده و از مراتب و حالات یکدیگر چیزی شنیده باشند، با احتمال بسیار قابل قبول است . همین و بس "

(دکتر محمد استعلامی ، در مقدمه مثنوی - [۶ جلدی] - انتشارات زوار، صفحه چهل و هشت)

بلاغت سعدی ----- سیمای سعدی

۱۳- در دیباجه بوستان ، تاریخ نظم آن ، این چنین ذکر شده است :

زششصد فزون بود پنجاه و پنج که پردر شد این نامبردار گنج “ بیت ۱۱۴ ”

پایان بخش دیباجه گلستان نیز دو بیت ذیل است :

در این مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

مراد ما نصیحت بود و گفتیم حوالت با خدا کردیم و رفتیم

(گلستان ، یوسفی ، ص ۵۷)

ذکر سروده هایی از غزلیات و قصاید در گلستان ، می تواند بیانگر این نکته باشد که آن غزلها و قصاید یا حداقل ابیات مذکور ، پیش از ارائه گلستان سروده شده اند . سروده های دیگر کلیات سعدی که نشانگر وقایع تاریخی پس از ۶۵۶ هستند ، بازگو کننده تداوم کار هنری سعدی اند .

مثلا غزل ۵ بیته شماره ۳۱۸ (صفحه ۵۲۸ کلیات فروغی) با مطلع :

امشب مگر بوقت نمی خواند این خروس عشاق بس نکرده هنوز از کنار و بوس

را با حذف بیت دوم (که مناسب حکایت نبوده است) در ماجرای قاضی همدان ؛ یعنی، حکایت ما قبل آخر (۱۹) باب پنجم گلستان مشاهده می کنیم .

یا قطعه دو بیته :

بر اینچه می گذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد

گرت ز دست بر آید ، چو نخل باش کریم ورت بدست نیاید ، چو سرو باش آزاد

(از حکایت ما قبل آخر باب هشتم گلستان - ص ۱۹۰)

در ابیات ۷ و ۸ قصیده ای در نصیحت و ستایش با مطلع :

“ جهان بر آب نهادست و زندگی بر باد غلام همت آنم که دل بر او نهاد ” آمده است.

(بخش مواعظ از کلیات فروغی ص ۷۱۰)

قصیده ای که به سال تصنیف گلستان ، در سوگ مستعصم و زوال حکومت عباسی سروده است با مطلع :

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین بر زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین

به نحو بارزی با آنچه در دیباجه گلستان (نک . صفحه قبل) از داشتن وقت خوش سخن گفته ، مغایرت دارد !

بلاغت سعدی ----- سیمای سعدی

قصایدی که در سوگ بوبکر سعد زنگی و فرزند وی (سعد بن بوبکر) سروده و آنچه در مدح و نصیحت حکام بعد از آن دو ، در قصاید سعدی دیده می شود ، نمونه اشعاری است که پس از گلستان سروده شده اند .

۱۴- در پاورقی صفحه ۱۲۲ کتاب “ تحقیق درباره سعدی ” نوشته هانری ماسه ، می خوانیم :
رساله ای که در کلیات سعدی آمده و دلالت بر ملاقات او با برادران جوینی دارد و با این عبارت آغاز می شود : “ در وقت مراجعت از زیارت کعبه چون به دارالملک تبریز رسیدم ... ”
این رساله را دفرمری به فرانسه ترجمه کرده است . وی ثابت می کند این رساله نوشته خود سعدی نیست به این دلیل که در آغاز رساله سعدی بصورت متکلم وحده سخن می گوید و در وسط رساله بصورت سوم شخص به سعدی اشاره می شود .

رساله ای که محقق فوق بدان اشاره کرده ، در کلیات سعدی تصحیح فروغی در صفحه ۹۱۹ تحت عنوان “ ملاقات شیخ با آباقا ” در زمره سه رساله ای آمده است که تقریرات ثلاثه خوانده شده (دیگران در احوال شیخ نوشته اند) و از همان ابتدای کلام بیان به گونه سوم شخص است . به هر حال عدم نگارش آن به وسیله شیخ در معنی نفی ملاقات سعدی با برادران جوینی یا حتی گذر او از تبریز نیست .

هانری ماسه غیر از اشاره مذکور ، در ادامه مطالبش از مجموعه ای از شعرهای اخلاقی شیخ به اسم صاحب نامه [صاحبیه] نام می برد که سعدی به نام خواجه شمس الدین صاحب دیوان تدوین کرده است و به گفته وی ، باخر W Bacher اختصاص صاحبیه را به شمس الدین ثابت کرده است .

حدود بیست صفحه بعد (ص ۱۵۶) عبارت باخر را نقل می کند که “ صاحب نامه مدخلی برای اندیشه سعدی است ” و ضمن تأکید بر تأیید آن می افزاید : صاحب نامه لب اندیشه های سعدی درباره زندگی عادی است که شاعر بعد از بوستان و گلستان تألیف کرده است .

در کلیات تصحیح مرحوم محمدعلی فروغی ، اشعاری به نام صاحبیه ذکر نشده است . اما قصایدی را که سعدی در مدح و ستایش برادران جوینی سروده است ، می توان در صفحات “ ۷۰۴ ، ۷۱۵ ، ۷۲۰ ، ۷۲۵ ، ۷۲۸ ، ۷۳۴ ، ۷۳۸ ، ۷۴۲ و ۷۴۸ آن کتاب مشاهده کرد . که چهار قصیده باعنوان در ستایش علاءالدین عطاملک جوینی صاحب دیوان و دو قصیده به نام شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان ذکر شده است و سه قصیده دیگر باعنوان مطلق “ در ستایش صاحب دیوان ” آمده است .

بلاغت سعدی ----- سیمای سعدی

در قطعات سعدی نیز اشعاری در مدح و یا خطاب به صاحب‌دیوان دیده می‌شود. از جمله قطعه دو

بیتی ذیل :

خواجه تشریفم فرستادی و مال مالت افزون با دو خصمت پایمال
هر بدینارایت سالی عمر باد تا بمانی [سیصد] و پنجاه سال (کلیات ص ۸۳۱)

که در بخش اول از تقریرات ثلاثه ؛ یعنی ، سؤال خواجه شمس الدین صاحب‌دیوان همراه با ماجرای مربوط به آن آمده است (صص ۹۱۷ - ۹۱۹ کلیات) و مرحوم علامه قزوینی نیز آن را در مقدمه تاریخ جهانگشا به اختصار آورده است :

“ وقتی شمس الدین جوینی پانصد دینار برای شیخ فرستاد غلام در عرض راه صدوپنجاه دینار از آن برگرفت شیخ از تخلیط غلام آگاه شد و [دو بیت فوق را] به شمس الدین جوینی نوشت . پس علاءالدین عظاملک براتی بمبلغ ده هزار دینار بر سر خواجه جلال الدین ختنی که در شیراز بود ازبهر شیخ حوالت نمود اتفاقاً وقتی برات بشیراز رسید که خواجه جلال الدین چند روز بود تا وفات کرده بود . شیخ ابیاتی چند که در دیباجه مزبور [نوشته ابوبکر بیستون ، رک . در بخش اول از تقریرات ثلاثه] مسطور است بعلاءالدین عظاملک فرستاد. پس خواجه شمس الدین جوینی فرمود تا پنجاه هزار دینار برای شیخ فرستادند و شفاعت کردند که این زربستان و در شیراز بهر آینده و رونده نفقه ساز. شیخ چون فرمان خواجه و سوگندها که داده بودند بخواند و بشنید آن زر قبول کرد و رباط قلعه قهندز را از آن وجه بساخت .

(نک . تاریخ جهانگشای جوینی ، تصحیح قزوینی ، ج ۱ ص ۷ ع)

۱۵- رک . ص ۷۶۴ کلیات فروغی ؛ قصیده ای نسبتاً کوتاه (۲۸ بیتی) باعنوان “ در زوال خلافت بنی عباس ” و مطلع :

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین در زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین
اما در عوض قصیده عربی او به همین مناسبت که بلافاصله پس از این قصیده فارسی و سر آغاز قصاید عربی وی است طولانی ترین سروده عربی سعدی (۹۲ بیت) است که شاید قوی ترین و پرچاشنی ترین آنها نیز باشد (!)

۱۶- حداقل هشت سروده مستقل سعدی درمورد ابوبکر سعد زنگی وفرزندش سعدبن ابوبکر است.
[نک. قصاید فارسی سعدی] ونکته قابل توجه اینکه تنها ۱۸ بیت از آنها مدحیه است (۱۰ بیت در ستایش پدر و بیت در مورد فرزندش). شش سروده دیگر پس از در گذشت آنها به نظم کشیده و به

بلاغت سعدی ----- سیمای سعدی

تساوی هرکدام را سه بار مرثیه گفته است. باین حال، در مورد تخلص شاعر، عقیده دیگری نیز ابراز شده است:

استاد محیط طباطبایی، تخلص سعدی را منسوب به سعد بن عباده خزرجی (نسبت خانوادگی) احتمال می دهد و اشاره او را به بندگان بنی سعد بر خوان یغما در غزل که در تاریخ و ادب مضمونی مسبوق به سابقه قبلی و ذهنی نیست، مؤید وجود بنی سعد در اقلیم فارس میدانند.

(نک. ذکر جمیل سعدی، ج ۳ صص ۱۹۵ و ۱۹۴)

۱۷- به ویژه نک. قصایدی که در مدح امیر انکیا نو سروده است؛ تأمل در نحوه بیان سعدی، سالخوردهگی و تفوق سنی شاعر بر ممدوح را نشان می دهد.

۱۸- قصیده ای باعنوان "در ستایش شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان" دارای مطلع:

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار که بر و بحر فراخست و آدمی بسیار

که پس از ۵۴ بیت، تجدید مطلع می کند:

کجا همی رود این شاهد شکر گفتار؟ چرا همی نکند بر دو چشم من رفتار؟

و ۴۲ بیت دیگر ادامه می دهد؛ یعنی مجموعاً ۹۶ بیت می شود (نک. صص ۷۲۰-۷۲۳ کلیات)

۱۹- این نکته، با عنایت به اوضاع نابسامان اجتماعی و عدم ثبات سیاسی تاریخ ایران - در عصر مغول - بعید نیست.

۲۰- نک. تحقیق درباره سعدی، پاورقی صفحه ۱۲۸. هانری ماسه اظهار نظرهای و احتمالات دیگر را نیز در اثرش ذکر کرده است که، بازگو می کنیم:

"تاریخ وفات سعدی موضوعی بسیار مبهم و بحث برانگیز است. زیرا شرح حال نویسان ایرانی درباره دو تاریخ به دو دسته تقسیم شده اند. بعضی (مستوفی، خواند میروامین احمدرازی) هفدهم ذوالحجه ۶۹۰ هـ ق (۱۱ دسامبر ۱۲۹۱) و دیگران (دولتشاه و جامی و حاجی خلیفه) شوال ۶۹۱ هـ ق. (سپتامبر - اکتبر ۱۲۹۲) را تاریخ وفات شاعر می دانند". (تحقیق درباره سعدی، صص ۱۲۸ و ۱۲۷) همان محقق در ادامه (ص ۱۲۹) می افزاید: علی رغم گفته های شرح حال نویسان، چنین به نظر می رسد که می توان این عقیده را قبول کرد که سعدی هنگام سانحه دلخراش پایان زندگی حامیان خود (برادران جوینی) از دنیا رفته بود - و گرنه چرا باید آنان را فراموشی بسپارد و قصیده ای در سوگشان نگوید!

[توضیح اینکه: صاحب دیوان شمس الدین جوینی به سال ۶۸۳ هـ ق مقتول گردیده است.]

بلاغت سعدی ----- سیمای سعدی

هانری ماسه در پاورقی نوشته هایش از جمله صفحه ۱۲۷ به گفته دیگری از دولت‌شاه سمرقندی اشاره دارد که سال ۶۶۱ هـ. ق. را بعنوان سال وفات سعدی ذکر کرده است ولی به درستی آن را مردود می‌داند، زیرا به استناد خود او شیخ قصابی در مدح سلجوق شاه سروده که مربوط به بعد از این تاریخ است.

مطالب پاورقی صفحه ۱۲۸ کتاب فوق نیز چنین است :

“ دوساسی در کتاب *Biog:niv* عمر سعدی را ۱۲۰ سال محسوب می‌دارد. اوزلی در کتاب *persian poets* سال ۶۹۱ هـ. ق. را بعنوان سال وفات سعدی می‌پذیرد. فلوجل ۲۴ دسامبر ۱۲۹۱ م. (۶۹۰ هـ. ق.) راروز تدفین شاعر می‌نویسد. رک. *Freshet Gruber, art. Perser* (۲۵ ص)، پاییز ۱۲۹۲ م. / ۶۹۱ هـ. ق. را ذکر کرده و در اساس *فقه اللغة ایرانی*، ... *Grundriss* تاریخ ۱۲۹۱ م. / ۶۹۰ هـ. ق. وهم ۱۲۹۲ م. / ۶۹۱ هـ. ق. را در مقابل، اته (*Der Cufismen P.10*) ۶۶۱ هـ. ق. را آورده است. ”

اما با همه این دیدگاهها، نکته شنیدنی اینکه ابن الفوطی (م - ۷۳۳ هـ. ق) نویسنده معاصر سعدی و کسی که با او مکاتباتی نیز داشته است، سال وفات شیخ را ۶۹۴ دانسته است (نک. مقاله دکتر غلامرضا رحمدل در ص ۱۲۷ مجموعه مقالات همایش ششم زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هرمزگان). آیا می‌توان گفت وی بار دیگر (همچون ذکر کنیه و لقب شیخ) دچار اشتباه شده است؟!

به چه کار آیدت ز گل طبقی
از گلستان من ببر ورقی

گلزار قطعه و تک بیت:

گلستان

دنیای واقعی سعدی را می توان در آینه گلستان نظاره کرد . درباره محتوای این اثر — به ویژه از نظر اخلاق و حکمت عملی — بسیار سخن گفته و مطلب و مقاله نوشته اند و بی تردید هنوز ناگفته ها بر جاست.

از حیث واقع بینی شاید تنها اثری که بتواند در محل قیاس قرار گیرد ، قابوس نامه نوشته عنصرالمعالی باشد. که البته باز از جهت زبان و تلفیق نظم و نثر قادر به رقابت نیست .

در این رساله پس از معرفی کمی و کیفی گلستان به محل اشکال و مباحثه آفرین آن نیز اشاره خواهد شد . اما در این نگاه اجمالی به مضمون دو نقل قول اشاره می کنیم ؛ یکی سخن علی دشتی که بر پیوند برخی نظم و نثرها خرده گرفته بود و بر اساس آن احتمال می داد که بسیاری از نثرها بهانه ای برای آوردن اشعار باشد یا به عبارت دیگر نثرها زمینه ساز نظم و نویسندگی ابزار تحقق شاعری محسوب شوند . دیگری گفته ملک الشعرا بهار که با شعر مثنوی (۱) خواندن گلستان ، شعر مثنوی شاید تعبیری مثبت و دل انگیزتر از اظهار نظر قبلی به کار برده است.

به هر حال ، چرا گلستان به آنچنان درجه ای از توفیق رسیده که شهرت سعدی و تصور نام شیخ بدون تصویر آن باور نکردنی ست؟

باید گفت : وقتی سعدی را در عرصه جهانی مطرح می سازیم ، طبیعی است که کفه ترازو به نفع گلستان و هنرهای آن ، سنگینی کند . چرا که هم به اصطلاح فرنگی روحیه رئالیستی اش جهان شمول تر است و هم اینکه در اثر مذکور ، صور خیال و بافت محتوایی ، آسان تر از فیلتر ترجمه عبور می کند . در حالی که این اتفاق در مورد دیگر آثار شیخ — و به ویژه بوستان — نمی تواند صادق باشد . [نگاهی به میزان و دفعات ترجمه این دو اثر مؤید نظر ما خواهد بود .]

باری ، نکته قابل تأمل این است که توفیق گلستان محدود به عرصه خارجی نیست ، مصرف داخلی امروز آن نیز بیشتر است .

پیشتر ، به جایگاه منحصر به فرد گلستان در ادب فارسی اشاره کرده ایم ، اینک در جستجوی رمز و راز آن بر می آییم :

بلاغت سعدی ----- سیمای سعدی

یک عامل مهم که در بخش‌های دیگر هنر سعدی نیز به چشم می‌خورد ولی اوج ظهور و بروزش صحنه گلستان است، باید رعایت اعتدال دانست. عنصری که نشأت گرفته از روحیه شاعر است و شاید کلید عمر با برکت او نیز به حساب آید.

شیخ بر مبنای بیش دقیق و عمیق خویش زبانی را در گلستان اختیار می‌کند که موجب برانگیختن اعجاب همگان و اذعان جمع بر حدت ذهن و ژرف نگری و سخنوری اوست. نگاهی به سمت و سوی نثرهای روزگار سعدی و تفنن، تکلف و تصنعی که گریبان گیر عرصه ادب شده بود و رفته رفته همچون موریانه مغز نوشته‌های فارسی را می‌جوید تا پوسته پوک لفظ بر جای نهد؛ لفظی که فقط زرق و برق آن دیده را خیره کند، ارزش گلستان و هنر مؤلف آن را بیش از پیش بر ما نمایان می‌سازد. سعدی پلی مستحکم بین نثر مرسل و نثر فنی احداث کرد تا هم روح زمان خود را که صنعتگری و سجع پردازی بود حفظ کند و هم از گزند آفات آن که همانا افراط در لفاظی بود به سایه سار ساده‌گویی سابق پناه برد. گوهرهای نظم‌ی که عاریتی نیست نیز — البته و صد البته — بر تال‌لوی جواهرات گنجینه گلستان افزوده است.

دیباجه این کتاب — به طور قطع — نمونه زیباترین و دلکش‌ترین مقدمه‌های کتب نثر پارسی است — که اگر مجال آن باشد به طور کامل نقد و بررسی خواهد شد.

از همان صفحه اول، خواننده در می‌یابد با سخنوری چیره دست و شاعری ساحر و نثر پردازی ماهر سر و کار دارد، چه هنر سعدی در بهره برداری بهینه و متناسب از سجع و دیگر صنایع، به خدمت گرفتن موازنه که شایسته‌ترین عنصر برای اعتدال در کلام است، همچنین بسط آن از جملات به بندهای سخن می‌باشد که مطلب آخر را باید نوعی معادله سازی خواند. این تکنیک‌های کلامی به مدد محتوای برانزده کتاب آمده است تا پیوندها برای خلق شاهکاری جاودانه و جادوانه مستحکم گردد.

رعایت ایجاز که الحق به مرز اعجاز می‌رسد، چشم بندی بلاغی دیگر سعدی است که در گلستان بهتر و بیشتر مجال ظهور و بروز یافته است.

اینک نمونه‌هایی از قطعات و مفردات گلستان:

رسید از دست مخدومی به دستم	گلی خوشبوی در حمام روزی
که از بوی دلاویز تو مستم؟	بدو گفتم که مشکی یا عبیری
ولیکن مدتی با گل نشستم	بگفتا من گلی ناچیز بودم
و گرنه من همان خاکم که هستم	کمال همنشین در من اثر کرد

(دیباجه، ص ۵۱)

<p>چنان که خنده گرفت از حدیث ایشانم درست نیست، خدایا جهود میرانم و گر خلاف کنم، همچو تو مسلمانم بخود گمان نبرد هیچ کس که نادانم (باب هشتم، ص ۱۷۵)</p>	<p>***</p>	<p>یکی جهود و مسلمان مناظرت کردند بطیره گفت مسلمان گر این قباله من جهود گفت به تورات می خورم سوگند گراز بسیط زمین عقل منعدم گردد</p>
<p>بشکست عهد صحبت اهل طریق را تا اختیار کردی ازان این فریق را؟ وین جهد می کند که بگیرد غریق را (باب دوم، ص ۱۰۴)</p>	<p>***</p>	<p>صاحبدلی به مدرسه آمد زخانقاه گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود گفت آن گلیم خویش به در می برد ز موج</p>
<p>چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن که بیچاره بودی در آغوش من که تو شیر مردی و من پیر زن (باب ششم، ص ۱۵۲)</p>	<p>***</p>	<p>چه خوش گفت زالی به فرزند خویش گر از عهد خردیت یاد آمدی نکردی در این روز بر من جفا</p>
<p>عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش مگر آواز من رسید به گوش بانگ مرغی کند چنین مدهوش مرغ تسبیح گوی و من خاموش! (باب دوم، ص ۹۷)</p>	<p>***</p>	<p>دوش مرغی به صبح می نالید یکی از دوستان مخلص را گفت باور نداشتم که تو را گفتم این شرط آدمیت نیست</p>

مفردات (تک بیت ها):

<p>هر که عیب دگران پیش تو آوردو شمرد بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد (باب دوم ص ۸۷)</p>	<p>زاهد که درم گرفت و دینار زاهد تر از او کسی بدست آر (باب دوم، ص ۱۰۲)</p>
<p>بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد (باب اول، ص ۸۵)</p>	<p>پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان برگنبدست (باب اول، ص ۶۱)</p>
<p>جوردشمن چه کند گر نکشد طالب دوست؟ گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند (باب هفتم، ص ۱۶۷)</p>	<p>فرق است میان آن که یارش دربر با آنکه دو چشم انتظارش بر در (باب اول، ص ۶۵)</p>
<p>سنگی به چند سال شود لعل پاره ای زنهار تا به یک نفسش نشکنی به سنگ (باب هشتم، ص ۱۸۰)</p>	

آمار تفصیلی حکایت های گلستان

ردیف	عنوان مبحث	تعداد حکایتها	ملاحظات
۱	دیباچه	۶	یکی از حکایتها منظوم (قطعه) است
۲	باب اول	۴۱	حکایت سی و هفتم سه سطر و حکایت شانزدهم سه صفحه است
۳	باب دوم	۴۷	۱۴ حکایت آن کوتاه (۳ سطر) است و سه حکایت منظوم (مثنوی)
۴	باب سوم	۲۹	حکایت ۱۷ و ۲۷ خیلی کوتاه (۵/۱ سطر) و حکایت ۲۸ طولانی ترین * (۶/۵ صفحه)
۵	باب چهارم	۱۴	[جمعا ۴ صفحه و متناسب با عنوان *، * کوتاهترین باب کتاب می باشد]
۶	باب پنجم	۲۰	حکایت ۱۹ (قاضی همدان) سه صفحه ای و از نوشته های جنجال برانگیز در نقد اخلاقی و حکایت ۲۰ مثنوی
۷	باب ششم	***۹	حکایت آخر منظوم و قطعه ای مطایبه آمیز است.
۸	باب هفتم	۱۹ + یک	جدال سعدی با مدعی [مناظره ای مقامه ای در ۶ صفحه] (۱)
۹	باب هشتم	۱۵	+ ۱۰۸ نوشته قصار گونه [باهمه ویژگی های ایجازی و اعجازی کلمات قصار]
۱۰	خاتمه کتاب	—	نصف صفحه بیش نیست که ۱/۲ آن را نظم تشکیل می دهد و با عربی ختم می شود!

مجموعاً ۲۰۰ حکایت که شش مورد آن کاملاً منظوم است [دو قطعه و ۴ مثنوی]

* حکایت مشت زن (که در کنار جدال سعدی با مدعی دو نوشته طولانی گلستان و بیشتر مقامه وار محسوب می شوند؛ -

اگر چه دریغ می آید کل کتاب را آنچنان که ادعا شده، نوعی مقامه نویسی بدانم.)

** در فواید خاموشی

*** از نظر تعداد حکایت کوتاهترین و از جهت حجم مطلب، با نیم صفحه افزون بر باب چهارم، بعد از آن است.

۱- این مناظره در شمار حکایات نیامده است؛ از حیث زبان و بیان نیز می توان دشوارتر از دیگر قسمتها دانست و حساب آن را جدا کرد

هر باب از این کتاب نگارین که بر کنی
همچون بهشت گویی از آن باب خوشترست

" تصویری از گلستان و تأمل بر دیباچه آن "

درباره محبوب ترین و مشهورترین اثر منشور ادبیات سنتی ایران؛ یعنی گلستان سعدی، سخن بسیار گفته اند. ما نیز بر آنیم تا جزئی از دین خویش را بدین شاهکار ماندگار ادا نموده، بر آن گفته های بسیار، گفته ای بیفزاییم.

مختصر و مفید می توان اشاره کرد :

سعدی که خود به خوبی بر ارزش کار خویش وقوف دارد، فصل بندی کتاب را به بهشت تشبیه کرده، که به هشت باب اتفاق افتاده است. "عشق، قناعت و تربیت" سه باب از گلستانند که با عنوانی مشابه در بوستان نیز آمده اند. آیا این تکرار و تشابه بابهای دو کتاب، حکایت از توجه و تأکید شاعر نمی کند؟

[باب سوم بوستان: در عشق و مستی و شور/ باب پنجم گلستان: در عشق و جوانی — باب ششم بوستان: در قناعت/ باب سوم گلستان: در فضیلت قناعت — باب هفتم بوستان: در عالم تربیت / باب هفتم گلستان: در تأثیر تربیت] بابهای اول هر کتاب نیز اگرچه در عنوان مختلفند، زمینه ای مشابه دنبال می کنند. [بوستان: در عدل و تدبیر و رای / گلستان: در سیرت پادشاهان] و...

باری علی رغم متفاوت خواننده شدن جهان گلستان و بوستان توسط صاحب نظران، وجوه مشترک بسیاری آنها را به هم پیوند می دهد و دوبخش حقیقی وجود هنرمند را به نمایش می گذارد؛ به زبان ساده، پیوند گلستان و بوستان ارتباط جسم و جان است. چنانکه اگر اولین اثر سعدی (بوستان) به دنیای آرمانی نظر دارد، در اثر دوم او (گلستان) جهان واقعی نیز فراموش نمی شود که گویی دو روی سکه و با هم در کار ساخت دنیا و آخرتند.

باز می گردیم به دامان گلستان؛ کتابی که حاوی دویست حکایت با زبانی منحصر به فرد می باشد. نک. جدول آمار تفصیلی گلستان [نویسنده که شاعری طراز اول است، نوشته را به شعر زینت می بخشد اما در تلفیق نظم و نثر جانب اعتدال را رعایت می کند.

[۱۰۸۵ بیت در قالب ۵۹۳ سروده کوتاه چاشنی نثر آبدار گلستان است.]

نوع نوشته گلستان بسیار هنر مندانه رقم خورده و به مثابه پلی است که پای در زمین هموار- لیکن محکم - نثر مرسل استوار ساخته و سر بر دامان صخره های با صلابت نثر مسجع و فنی نهاده است.

بلاغت سعدی ----- راهی به نقد ادبی

رعایت اعتدال مصنف تجلی عینی روحیه اوست و همراهی و همدلی مخاطبان در مسافت مدید زمانی با آن، حاکی از این مسأله است که سعدی شایستگی نمایندگی ذوق و هنر مردم این دیار را داراست. روحیه ایرانی با سجع و آهنگ نا آشنا نیست - از دیرباز، حتی پیش از ظهور اسلام، به سجع نظر داشته و خسروانی های موجود در فرهنگ باستانی ایران، تأییدی بر این مدعاست (۱) - اما گرفتاری در شبکه سجع بافی را نیز بر نمی تابد. چه نثر بی سجع، عاری از تنوع است؛ به مسیری مستقیم و طولانی می ماند که طی طریق در آن آسان می نماید ولی ادامه سفر خسته کننده می شود. (.....)

سجع های پیایی نیز دل آشوب است نه دل انگیز؛ زیرا به رانندگی در زمین های زراعی شیار دار شباهت می یابد () حال آنکه: "سخن لطیف سعدی نه سخن که قند مصری" است! مارا بر امواج ملایم مژگان و اژگان خویش سیر می دهد () . از این رو، هر چه می خوانیم خسته نمی

شویم و از تفرج در گلستان دل بر نمی کنیم. علامه همایی می نویسد:

"گلستان را معمولاً از نوع نثر مسجع می شمارند اما یکی از اسرار بلاغت و ملاحظت گفتار [ش] این است که همه جا مقید و ملتزم بسجع نیست، هر کجا سجعی طبیعی شیرین و بی تکلف بدست او افتد آنرا می آورد و گرنه از سجع بندی صرف نظر می کند و در عوض بلطیفه یا شعری که لطیف تر و بهتر از سجع باشد، آنرا جبران می کند." (مقالات ادبی همایی، ج ۱، ص ۳۶۱)

استاد زرین کوب نیز عقیده دارد: « سجع که آفت سادگی است و آثار بسیاری از نویسندگان ایران و عرب را از رونق و طراوت انداخته است به کلام او لطف و قوت بخشیده است و این بدان سبب است که سعدی خوب می تواند در هر چیز اندازه نگه دارد. در کلام او سجع هست اما افراط نیست.» (نه شرقی، نه غربی، انسانی ص ۲۰۱)

تنوع گلستان البته - صرفاً به جهت بابهای آن و آمیختگی نظم و نثریابه کارگیری سجع نیست، حدود حکایات نیز مثل شخصیت ها و عناصر داستانی آن متفاوتند: در جوار حکایت های متوسط القامه، نوشته های بسیار کوتاه و یا طولانی تر از حد معمول نیز وجود دارد. حکایت های ۲۷ از باب سوم و ۱۳ باب ۷ هر کدام شامل یک سطر نثر و یک بیت نظم، بیش نیستند؛ حکایت های ۳۷ و ۱۲ باب اول نیز اندکی بیش از این اندازه اند که مورد اخیر - اگرچه بلندتر از اقران خویش است - نخستین حکایت کوتاه کتاب بحساب می آید.

بلاغت سعدی ----- راهی به نقد ادبی

در مقابل ، حکایت های ۱۶ باب اول، ۲۸ باب ۳ و جدال سعدی با مدعی از باب هفت با بقیه متفاوتند - به ویژه مورد آخر که به سیاق مقامه نویسی شبیه تر است؛ سجع بیشتر می شود، نثر دشوار تر می گردد و بیش از شش صفحه را به خود اختصاص می دهد - نظم های عاری از نثر گلستان را که شامل دو قطعه و چهار مثنوی می شود در جدول های آماری مشخص کرده ایم . نه مورد نیز نثر خالص (بی پشتوانه نظم) در باب هشتم گلستان موجود است که با نشانی گلستان تصحیح دکتر یوسفی به هر یک از آنها اشاره می کنیم :

سه چیز پایدار نماند : مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک بی سیاست. (ص ۱۷۰)
دشمن چو از همه حیلتی فرو ماند سلسله دوستی جنبانند و آنگه بدوستی کارهایی کند که هیچ دشمن نتواند.

(ص ۱۷۴)

هر که نصیحت خود رای میکند [او خود] به نصیحتگری محتاج است (ص ۱۷۵)

مردمان را عیب نهانی پیدا مکن که مرایشان را رسوا کنی و خود را بی اعتماد. (ص ۱۷۷)

هر که علم خواند و عمل نکرد بدان ماند که گاو راند و تخم نیفشاند. (هـ.ص ۱۷۷)

از تن بی دل طاعت نیاید و پوست بی مغز بضاعت را نشاید. (هـ ص ۱۷۷)

توانگر فاسق کلوخ زراند و دست و درویش صالح شاهد خاک آلود. این دلق موسی است مرقع و آن ریش فرعون مرصع. (هـ ص ۱۸۳)

تلمیذ بی ارادات، عاشق بی زراست و رونده بی معرفت ، مرغ بی پرو عالم بی عمل ، درخت بی بر و زاهد بی علم ، خانه بی در . (هـ ماخذ)

عاقل چون خلاف اندر میان آید بجهد و چون صلح بیند لنگر بنهد که آن جا سلامت بر کران است و این جا حلاوت در میان . (هـ ص ۱۸۹)

اینک تأملی بر دیباجه کتاب :

پرداختن به آرایه های کلام دیباجه گلستان، مجالی خاص می طلبد و گفتنی ها چنان فراوان می نماید که ناگزیرم تنظیم یادداشت های مربوط را به مجالی ویژه واگذارم. اما در حد عطش بنوشم و بنویسم اگرچه باز می ترسم به استسقا مبتلایم گرداند و فریاد بردارم که این آب نمک تشنه ترم کرد!

دیباجه گلستان ۷۵ بیت نظم گرانبها برگردن دارد؛ ده بیت حاوی پرسش است اما پرسشهایی ادبی و بی نیاز از پاسخ که ۸ موردش را می توان استفهام انکاری دانست و دو بیت باقیمانده یکی تجاهل العارف و دیگری پرسش تفسیری است.

نکته شایان توجه بعد، وزن بحر خفیف است که در غزلیات و قصاید مهجور می نماید اما جایگاه ویژه ای در گلستان کسب کرده و حداقل ۴۰٪ سروده های آغازین کتاب؛ یعنی ۲۷ بیت همین دیباجه را شامل می شود.

طرح کلی دیباجه فوق العاده جذاب و منسجم است: حمد خدا، نعمت پیامبر، مدح سلطان، وصف الحال، شرح شروع کار. اهدای اثر، حسن تعذیر از عدم حضور، حسن ختام همراه با معرفی بابهای کتاب و فراهم سازی شیرین زمینه ادامه سخن!

همه آنچه گذشت در موجزترین، محکمترین و دل انگیزترین شکل ممکن ادا شده است، بحث در کیفیت بلاغی تقدم و تأخر هر کدام از آن مطالب خود امری دوست داشتنی و نگاشتنی ست اما مجال بسیار می طلبد!

نکته ظریفی که مدتها فکر نگارنده را مفتون خویش ساخته، هنر سعدی در متوازن ساختن پاره های مختلف کلام است به گونه ای که نه تنها سجع های لطیف، جمله های مجاور را قرینه هم قرار داده، بلکه بندهای جدای دیباجه را نیز در برابر هم آورده است. حداقل به این دو مورد که با فاصله ۱۲ بیت از یکدیگر قرار گرفته اند، توجه کنیم :

یک شب تأمل ایام گذشته می کردم

و بر عمر تلف کرده، تأسف می خوردم

و سنگ سراچه دل به الماس آب دیده می سفتم

بلاغت سعدی ----- راهی به نقد ادبی

و این بیتها مناسب حال خود می گفتم

...

بعد از تأمل این معنی مصلحت آن دیدم

که در نشیمن عزلت نشینم

و دامن از صحبت فراهم چینم

و دفتر از گفته های پریشان بشویم

و من بعد پریشان نگویم

از بازگویی هنر جمله پردازی و مثبت کاری کلام شیخ که به حق بهار ادب فارسی است و ملک الشعراء

از آن با عنوان " شعر مثنوی " یاد می کند، به ذکر مختصری قناعت می کنیم:

تا یکی از دوستان که در کجاوه انیس من بود

و در حجره جلیس

از در درآمد.

چندان که نشاط ملاعبت کرد

و بساط مداعت گسترد...

*

فلان عزم کرده است / و نیت جزم

که بقیت عمر معتکف نشیند / و خاموشی گزیند

تو نیز اگر توانی سرخویش گیر / و راه مجانبیت پیش

گفتا به عزت عظیم / و صحبت / قدیم / که دم بر نیارم / و قدم بر ندارم

مگر آنکه که سخن گفته شود بعبادت مألوف / و طریق معروف

که آزرده دوستان جهل است / و کفارت یمین سهل

و خلاف راه صواب است / و نقص رای اولوالالباب :

ذوالفقار علی در نیام // و // زبان سعدی در کام

قطعه بی نظیری که در حسن مصاحبت سروده است، بسان دری یتیم بر نگین دیباجه می درخشد و تأثیر

سخن سعدی به حدیست که و صاف فاضل اما مغلق پرداز نیز نمی تواند بدان تعلق خاطر نشان ندهد. (۱)

علاوه بر اینها، آرایه استخدای که در اهدای کتاب به ممدوح رقم می زند، چنان سکرآور است که همگان

را

بلاغت سعدی ----- راهی به نقد ادبی

از توجه به ایهام بعدی غافل ساخته و به ظرافت عبارت آخر - یعنی؛ نام سعد ابوبکر سعدبن زنگی - کمتر عنایت شده است! حسن تعذیر از نرفتن به دربار که مناعت طبع و رندی مافوق تصور شاعر را تصویر می‌کند. حکایتی دیگر است:

" بر هر یک از سایر بندگان و حواشی خدمتی متعین است که اگر در ادای برخی ازان تهاون و تکاسل روا دارند در معرض خطاب آیند و در محل عتاب ، مگر بر این طایفه درویشان که شکر نعمت بزرگان واجب است و ذکر جمیل و دعای خیر. و ادای چنین خدمتی در غیبت اولی ترست که در حضور، که این به تصنع نزدیک است و آن از تکلف دور." (۲)

حکایت پردازی های درون دیباجه هم برائت استهلال گونه، پرده از دل بی تاب نویسنده کنار می زند و عشق و علاقه او را به حکایت گری نشان می دهد؛ حکایت حکایت گری که حاضر نیست یا طاقت ندارد تا پایان مقدمه خویشتن داری کند!

پایان بخش این نوشته، تأیید یک دو نکته و سعی در تفسیر مطلبی دیگر از دیباجه است :

اشاره به اراده سعدی در نگارش گلستان از اول اردیبهشت ماه ۶۵۶ و به پایان بردن آن قبل از زوال بهار همان سال به استناد دیباجه تأیید می شود. (۳) همین طور تدوین نخستین بخش کتاب که در حسن معاشرت و آداب محاورت معرفی شده است و باید مطابق با مطالب باب آخر گلستان باشد. (باب هشتم، در آداب صحبت) لیکن نکته ای که نباید فراموش کرد یا تردیدی در آن روا داشت مسأله پاکنویس این کتاب ارزنده در مدتی کمتر از یک فصل است و الا نه عقل، خلق چنین اثری را در زمانی بدین کوتاهی باور می کند و نه شواهد بدان دلالت دارند.(۴)

۱- وصاف تاریخ معروف خود را در سال ۶۹۹ یعنی کمتر از ده سال بعد از فوت سعدی شروع بتألیف کرده و تا تاریخ ۷۲۸ بکار پرداختن آن مشغول بوده است. در این کتاب مؤلف چند بار بگفته سعدی تمثیل می جوید و در یک مورد از نظم خود ترجمه عربی قطعه معروف سعدی را [گلی خوشبو در حمام روزی ...] با اصل آن می آورد. (مجموعه مقالات عباس اقبال، سعدی و وصاف صص ۵۳۸ - ۵۴۰)

۲- قس. مدیح شیوه درویش نیست تا گوید مثال بحر محیطی و ابر آزاری (کلیات ، ص ۷۵۱)

۳- نک . اول اردیبهشت ماه جلالی ... " فی الجملة از گل بستان بقیتی مانده بود که کتاب گلستان تمام شد." در این مدّت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود (دیباجه گلستان)

۴- فصلی در همان روز اتفاق بیاض افتاد . [بیاض در مقابل سواد ؛ یعنی پاکنویس شد.] همان مأخذ